

الکتاب الذالک

العثمانیه

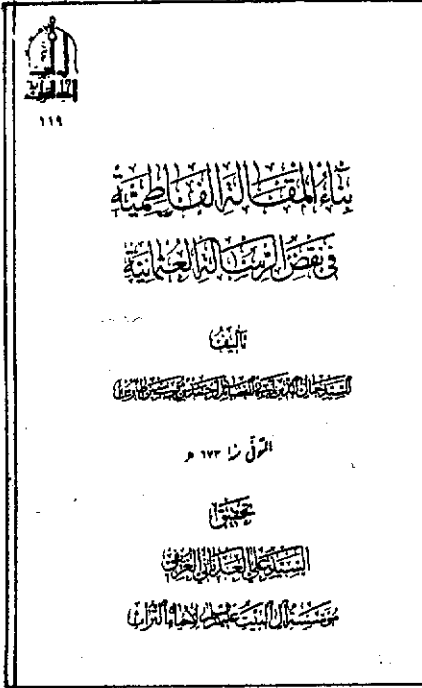
۱۲۷۱ - ۱۹۵۰

دارالکتب العلمیه  
بیتنا

عثمانیه جاحظ  
ونقضهای آن

سید علی میرشریفی

زندگی جاحظ



فراهم شده بود. این موقعیت نسبتاً خوب فرهنگی برای رشد و نبوغ علمی جاحظ بسیار مؤثر افتاد.

جاحظ به تحصیل علم بسیار حریص بود و هر کتابی را به دست می آورد، آن را تا آخر می خواند<sup>۵</sup>. بسیاری از شبها دکانهای وراقین را کرایه و تا صبح در آنجا کتابهای موجود را مطالعه می کرد<sup>۶</sup>. زبان فارسی را به خوبی خرا گرفته بود و از کتابهای فارسی استفاده می کرد<sup>۷</sup> و نیز به راحتی به این زبان تکلم می کرد. گویند در مجلسی که طرف راست وی عربها نشسته و در سمت چپ فارسها، آیه ای از قرآن می خواند و سپس به عربی برای عربها تفسیر می کرد و آنگاه سرش را به سوی فارسها بر می گرداند و برای آنها نیز به زبان فصیح فارسی ترجمه و تفسیر می نمود. همچنین وی به زبان هندی، سریانی، یونانی و رومی آشنایی داشت<sup>۸</sup>.

وی در ابتدای امر که چندان شهرت نداشت، کتاب تألیف می نمود و به بزرگان و علمای معروف نسبت می داد<sup>۹</sup>. جاحظ همان گونه که خود تصریح نموده، مقصودش از تألیف و نوشتن، بیشتر سرگرمی و اسطوره سرایی بود و نه تعلیم و تربیت<sup>۱۰</sup>.

ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) دانشمند معروف

ابوعثمان عمرو بن بحرین محبوب، معروف به جاحظ، به سال ۱۵۰ قمری در شهر بصره به دنیا آمد<sup>۱</sup>. برهه ای از دوران نوجوانی را به نان و ماهی فروشی گذراند<sup>۲</sup> و با این حال از فراگرفتن دانش غفلت نرورزد و در انجمن «مرید»، «مسجدین»<sup>۳</sup> و دیگر مجالس شرکت می جست و از محافل ادبی آنها استفاده می کرد. بعدها رسماً به فراگیری دانش و فنون علمی روز پرداخت و در علوم اسلامی به ویژه ادبیات به رتبه بلندی دست یافت. ادبیات عرب را نزد ابوزید انصاری، اصمعی، اخفش، ابوعبیده و دیگران، و علم کلام را نزد ثمامبن اشرس، بشرین معتمر و ابواسحاق ابراهیم بن نظام آموخت<sup>۴</sup>. عصر جاحظ از پاره ای جهات عصر طلایی بود؛ چرا که حکومت اختناق و دستگاه سانسور امویان و مروانیان از بین رفته و خاندان عباسیان به خلافت رسیده بود. عباسیان با طرفداری صوری از علویان، پیروان آنان را سرکوب و با سرگرم ساختن علما و دانشمندان به بحثهای حاشیه ای عقاید و کلام و مجادله و گاه منازعه، آنان را از پرداختن به مسائل اساسی و سرنوشت ساز زعامت و خلافت بازداشتند. بدین لحاظ فضای نسبتاً بازی برای نویسندگان و دانشمندان

پنجاه بود که معتز (خلیفه وقت عباسی) به من گفت آیا می‌دانی که به ما خبر مرگ جاحظ را داده اند؟ گفتیم: خداوند به امیرالمؤمنین طول عمر و عزت کرامت فرماید. معتز گفت: من قصد داشتم او را بخواهم تا بیاید و نزد من بماند. به معتز گفتم: او پیش از مرگ فلج شده و از کار افتاده بود.<sup>۱۲</sup>

### مذهب جاحظ

جاحظ علی الظاهر معتزلی بود<sup>۱۵</sup> و خود فرقه ای تأسیس کرد به نام جاحظیه. نویسندگان ملل و نحل در شمارش فرقه‌های معتزله از فرقه جاحظیه نام برده و عقاید و آراء آنان را بیان کرده اند. ابو الفتح محمدبن عبد الکریم شهرستانی (۳۷۹ - ۵۴۸)، عقاید و افکار فرقه جاحظیه را شرح داده و گفته: «مذهب جاحظ بعینه مذهب فلاسفه است؛ الا اینکه تقایل او و پیروانش به فلاسفه طبیعیون بیشتر از فلاسفه الهیون است»<sup>۱۶</sup>. بغدادی (م ۴۲۹ق) در کتاب الفرق بین الفرق، از مذهب جاحظیه یاد کرده و فضائح جاحظ را برشمرده و به شدت از او انتقاد کرده و گفته است: جاحظ را حتی نمی‌توان انسان نامید.<sup>۱۷</sup>

گرچه گفته اند جاحظ معتزلی است؛ لیکن به خوبی روشن نیست که وی پیرو چه مرام و مسلکی است. اصولاً جاحظ مردی متلون بود. با عقاید و افکار اسلامی بازی می‌کرد و بسان برخی روزنامه نگاران معاصری که هر کس بیشتر بدو پول می‌داد، موافق خواست او قلم می‌زد و برای خوشایند این و آن مطلب می‌نوشت. بدین جهت است که دارای افکار و آراء متضاد و متناقض است؛ گاهی در مورد امامت معاویه کتاب می‌نویسد و گاهی در جواز لعن وی<sup>۱۸</sup> و یا اینکه زمانی کتابی در دفاع از عثمانیه می‌نگارد و زمانی دیگر کتابی در رد عثمانیه<sup>۱۹</sup> و .... جاحظ قداست قلم را شکست و تقدس آن را پایمال کرد و عظمت این ابزار ثبت حقیقت و بیان واقعیت را تا سرحد وسیله ارتزاق و کسب

اهل سنت که شاگرد و معاصر جاحظ بود، درباره او می‌نویسد: «تَجِدُهُ يَقْصِدُ نِي كُتَيْبَةَ لِمَضَاهِيكَ وَالْعَيْثُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ إِسْتِمَالَةَ الْإِحْدَاثِ وَشُرَابِ النَّهْيِ»<sup>۱۱</sup>. جاحظ پس از آنکه رشد و نمو علمی نمود و در سلك دانشمندان و نویسندگان معروف درآمد، دستگاه عباسیان او را متمایل به خود کرد و بعدها وی را به بغداد کشاند. جاحظ از مهربان و نزدیکان و کارگزاران حکومت عباسیان بود. به ویژه زمانی که معتصم به حکومت رسید، جاحظ از مهره های اصلی حکومت وی به‌شمار می‌رفت. زیرا محمدبن عبدالملک زبات که معتزلی مشرب و دوست صمیمی جاحظ بود، او را به نزد خود خواند و کلیه زندگی او را تأمین نمود و چهار صد جریب زمین نیز بدو بخشید.<sup>۱۲</sup> تاریخچه ای نقل می‌کنند - که بر فرض صحت - نمایانگر نفوذ جاحظ در دستگاه عباسیان است: «یکی از دوستان او روزی وارد منزل جاحظ شد و از او پرسید: ای ابوعثمان! حالت چطور است؟ جاحظ گفت: جمله ای پرسیدی، پاسخش را از من یکی یکی بشنوا من در حالی بسر می‌برم که وزیر طبق رأی من صحبت می‌کند و اوامر مرا تنفیذ می‌نماید؛ خلیفه دائماً صلح برآیم می‌فرستد؛ از بین پرندگان چاقترین آنها را می‌خورم، از لباسها فاخرترین آنها را می‌پوشم و روی نرمترین فرشها می‌نشینم و بر این پشتی پر تکیه می‌کنم؛ آری، روزگار را بر این منوال می‌گذرانم تا اینکه خدا گشایش برساند. آن شخص گفت: گشایش همان است که تو در آن بسر می‌بری. جاحظ گفت: بلکه دوست دارم خلیفه باشم و محمدبن عبد الملک به دستور من عمل کند و نزد من رفت و آمد ننماید؛ این است گشایش»<sup>۱۳</sup>.

پس از آنکه محمد بن عبدالملک زبات کشته شد، ستاره بخت جاحظ کم کم رویه افول گرایید تا اینکه در آخر عمر به بصره بازگشت و سالهای پایانی عمر خویش را در حالی که فلج بود، در زادگاهش سپری کرد. صولی گوید: «احمدبن یزید مهبلی از قول پدرش برآیم نقل کرده: در سال دوست و

معیشت پایین آورد. او کتاب می نوشت و به دولتمردان اهدا می کرد. و از این رهگذر پول کلانی به جیب می زد. خود او می گوید: کتاب حیران را به محمد بن عبد الملك زیات، وزیر معتصم اهدا کردم و او پنج هزار دینار به من داد. البیان و التبیین<sup>۲۰</sup> را به احمد بن ابی دؤاد (قاضی القضاة عباسیان) اهدا کردم و او نیز پنج هزار دینار به من داد. و کتاب الزرع و النخل را به ابراهیم بن عباس صولی (از رؤسای دیوان عباسیان) اهدا نمودم و وی نیز پنج هزار دینار به من داد<sup>۲۱</sup>.

### شهرت جاحظ به دروغپردازی

جاحظ به دروغگویی و دروغ نمایی شهرت دارد. او نه تنها نزد علمای شیعه هیچگونه ارزش و اعتباری ندارد؛ بلکه نزد بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت هم از هیچ اعتباری برخوردار نبوده و به عنوان دروغگوترین افراد مشهور است. عالم بزرگ و شهیر اهل تسنن ابن قتیبه دینوری در باره استاد خود جاحظ نوشته است: «هو من أكذب الأمة وأوضعههم لحديث وأضرهم لباطل»<sup>۲۲</sup>. ابن عباس ثمالی شاکر دیگر وی می گوید: «ليس بثقة ولا أميناً...»<sup>۲۳</sup> و در مجلس ثمالی سخن از جاحظ به میان آمد و او گفت: «امسكوا عن ذكر الجاحظ فإنه غير ثقة»<sup>۲۴</sup>. «چنین ابوالحمیناء یکی دیگر از شاگردان جاحظ می گوید: «من و جاحظ حدیثی در مورد فدک وضع کردیم و آن را بین اساتید پنداد پیش کردیم؛ همه آنها پذیرفتند مگر ابن شهبه علوی»<sup>۲۵</sup> آنهری در باره جاحظ می گوید: «روى عن الامية في كلام العرب ما ليس من كلامهم وكان أوتى بسطة في لسانه و بياناً عذبا في خطابه و مجالاً واسعاً في فنوته، غير أن أهل المعرفة بلغات العرب ذموه و عن الصدق ذموه...»<sup>۲۶</sup> و نیز ابن حزم درباره جاحظ گوید: «كان احد المجان الضلال فلب عليه الهزل»<sup>۲۷</sup>. ابوالفرج اصفهانی در باره وی می گوید: «كان يرمى بالزندقة»<sup>۲۸</sup> و ابن حجر عسقلانی از خطابی نقل می کند که درباره جاحظ

گفته است: «هو مغموض في دينه»<sup>۲۸</sup>. ابن راوندی نیز می گوید: جاحظ نسبت به پیامبر -ص- بغض می ورزید<sup>۲۹</sup> و ابن کثیر دمشقی می نویسد: «الجاحظ المتكلم المعتزلي و كان شنيع المنظر، سيء المخبر، رديء الاعتقاد، ينسب الى البدع و الضلالات و ربما جاز به بعضهم الى الانحلال حتى قيل في المثل: يا ويح من كثرة الجاحظ»<sup>۳۰</sup>.

### کتاب عثمانیه

یکی از کتابهای پر سر و صدای جاحظ کتاب عثمانیه است. قبل از پرداختن به چگونگی کتاب، شمه ای از فرقه عثمانیه بنویسیم. عثمانیه که شاخه ای از فرقه عمریه به حساب می آمدند، افرادی قشری، سطحی و سخت متعصب و نادان بودند. آنان کورکورانه و جاهلانه از عثمان طرفداری می کردند و به هیچ وجه تسلیم واقعیت نشده و مطاعن وی را نمی پذیرفتند. این گروه کینه توز و لجوج، مخالف سرسخت و دشمن دیرین امیرالمؤمنین -ع- بودند. عثمانیه برای مشروعیت دادن به عثمان در درجه اول از ابوبکر و عمر دفاع کرده و ابوبکر و عمر و عثمان را افضل از علی -ع- می دانستند. به این عقیده باطل به شدت پایبند بودند و هیچ دلیلی بر مدعای پوچ خود نداشتند. تذکر این نکته ضروری است که فرقه عثمانیه و عمریه جزء گروههای سیاسی و ساخته دستگاه بنی امیه بودند و از این روست که نامی از آنها در کتابهای فرق و مذاهب نیامده است. گویا مرام و مسلک اینان تا زمان احمد حنبل (م ۲۴۱ قمری و معاصر جاحظ) قدری رونق داشت؛ اما با آمدن احمد حنبل و نظریه ترییع که امیرالمؤمنین -ع- را خلیفه چهارم و واجب الاتباع دانست؛ کم کم بساط آنها برچیده شد و امروزه تنها نام آنان باقی مانده است و بس<sup>۳۱</sup>.

جاحظ کتاب عثمانیه را در تدوین و تبیین عقاید عثمانیه نوشت و به زعم خود آراء عثمانیه را به اثبات

رساند. اینکه واقماً جا حظ چه انگیزه ای در نوشتن این کتاب داشته و محرك اصلی وی چه بوده است؛ دقیقاً روشن نیست. لیکن بدیهی است که او به مسائل مطرح شده در کتاب به هیچ وجه پایبند و معتقد نبوده و همان طور که یاد آوردیم ملتزم به عقیده خاصی نبوده و از مذهب بخصوصی پیروی نمی کرده است. خود وی در جای دیگر امیرالمؤمنین - ع - را از دیگران افضل دانسته و حتی کتابی در باره امامت حضرت نوشته است.<sup>۳۲</sup> مورخ شهیر مسعودی (م ۳۴۶ هـ) که اندکی پس از جا حظ می زیسته است، در باره کتاب عثمانیه وی می نویسد:

«وقد صنّف کتاباً استقصى فيه الحجاج عند نفسه، وأهد بالبراهين وعضده بالأدلة فيما تصوّره من عقله، و ترجمه بکتاب العثمانیه، محل عند نفسه فضائل علی علیه السلام و مناقبه، و یحتجّ فيه لغیره، طلباً لإماتة الحقّ و مضادّة لأهله، واللّه متمّ نوره ولو كره الكافرون.

ثم لم یرض بهذا الكتاب المترجم بکتاب العثمانیه حتی اعقبه بتصنيف كتاب آخر فی امامة المروانیه و اقوال شیعتهم، و رأیته مترجماً بکتاب امامة امیرالمؤمنین معاویتین ابی سفیان، فی الاتصاف له من علی بن ابی طالب رضی الله عنه و شیعتہ الرافضة، بذکر فيه رجال المروانیه ویزید فيه امامة بنی امیه و غیرهم.

ثم صنّف کتاباً آخر ترجمه بکتاب مسائل العثمانیه، بذکر فيه ما فاتہ ذکوره و نقضه عند نفسه من فضائل امیرالمؤمنین علی و مناقبه فيما ذکرنا»<sup>۳۳</sup>.

قبلاً گفتیم که جا حظ از نزدیکان و مقرران عباسیان به شمار می رفت و با وزیر معتصم، محمد بن عبد الملك زبّان بسیار دوست بود و به همین لحاظ بسیاری از کتابهایش را برای خوشایند آنان نگاشت. او می گوید: «هنگامی که مأمون کتابهای مرا در امامت خواند، آنها را موافق دستور خود یافت». با توجه به این مطلب که وی از نویسندگان مخصوص دربار عباسیان بوده، می توان حدس زد که نگارش عثمانیه به

تحريك خلفای عباسی، خصوصاً متوکل صورت پذیرفته است. قرائن و شواهدی بر این مدعا موجود است که در این مختصر مجال توضیح آنها نیست.<sup>۳۴</sup>

جا حظ برای آنکه فضائل درخشان و مناقب منحصر به فرد امیرالمؤمنین - ع - را انکار کند؛ به این در و آن در زده و زمین و آسمان را به هم بافته و با يك دنیا سفسطه و مغلطه و دروغپردازی، خواسته است لباس مقدس فضائل و مناقب علی - ع - را از تن آن حضرت برکند و غاصبانه به قامت نابرازنده دیگران بپوشاندا بدین سبب دروغهای شاخداری به هم بافته و خرق اجماع کرده و اخبار متواتر را منکر شده و وقیحانه گفته است نخستین کسی که مسلمان شد، ابوبکر بود و نه علی؛ ابوبکر در صدر اسلام شکنجه و رنجهای زیادی متحمل شد و نه علی؛ ابوبکر برای تثبیت و گسترش اسلام شمشیر زد و نه علی؛ ابوبکر افقه، اعلم و افضل از علی بود و ...<sup>۳۵</sup> جا حظ در تدوین این دروغ نامه نه تنها چشمان خود را بست؛ بلکه عقل خود را نیز وا گذاشت و در نتیجه بسیاری از مسلمات تاریخی و روایات متواتر و مسائل اجماعی را منکر شد؛ اکاذیب و اراجیف عجیبی به هم بافت و با این دروغ سازی و یاره گویی، خوش خدمتی به اربابانش کرد؛ شگرد سفسطه گری مسخره جا حظ در عثمانیه این است که حتی يك خبر و روایت مسند نیاروده است؛ لذا از این نظر دستش خوب باز بوده و هر چه خواسته نوشته است؛ يك نمونه از صدها دروغ و کذب محض وی این است که درباره ابو بکر نوشته: «حتی کان آخر ما لقی هو و أهله فی أمر الغار، و قد طلبته قریش و جعلت فيه ماءً بعیر كما جعلت فی النبی صلی الله علیه و سلم»<sup>۳۶</sup> و حال آنکه همه می دانند، احدی چنین دروغ آشکاری را نگفته و قبل از جا حظ ننوشته است. محقق بلند پایه محمد بن عبدالله ابو جعفر اسکافی - طاب ثراه - در این مورد سخن دلنشینی دارد.<sup>۳۷</sup> اکنون به نقض وی در عثمانیه می پردازیم.

### اسکافی نخستین نقض نویس بر عثمانیه

پوچی ادعای جاحظ و بی پایه بودن گفتارش در میان ارباب علم و تاریخ کاملاً آشکار است. با این وصف برخی از بزرگان و استوانه های علم و دانش برای اینکه مبادا ساده لوحان تحت تأثیر لفاظیهای جاحظ قرار گیرند به نقض و ردّ اراجیف وی پرداختند.

گویند نخستین کسی که عثمانیه را نقد و نقض کرد، خود جاحظ بود؛ زیرا در فهرست تألیفات وی کتاب الرد علی العثمانیه آمده است! <sup>۳۸</sup> این کار از جاحظ که مردی هرهری مذهب بود و برای پول کتاب می نوشت، بعید نیست. ولی ثابت نشده که خود، عثمانیه را نقض کرده است؛ زیرا تنها به لحاظ اینکه کتابی به نام الرد علی العثمانیه داشته، نمی شود پذیرفت این اثر ردّ بر کتاب عثمانیه بوده است. بلکه احتمال دارد الرد علی العثمانیه، کتابی در ردّ برخی از عقاید عثمانیه باشد. در این باره ابن قتیبه مطلبی دارد که شاید مؤید این موضوع باشد. وی در باره تناقضات جاحظ می نویسد: «وتجدد یحتج مرة للعثمانية على الرفضة، ومرة للزيدية على العثمانية و اهل السنة» <sup>۳۹</sup>. (جاحظ گاهی استدلال به نفع عثمانیه در رد شیعه کرده، و گاهی استدلال به نفع زیدیه در رد عثمانیه و اهل سنت کرده است.) بدیهی است اگر نام کتاب جاحظ الرد علی کتاب العثمانیه بود، به احتمال قریب به یقین نقض کتاب عثمانیه بوده است. مضافاً اینکه همان گونه که از مسعودی نقل کردیم، جاحظ مستدرک بر کتاب عثمانیه نوشت و حتی هنگامی که مطلع شد اسکافی عثمانیه او را نقض کرده؛ بسیار ناراحت شد. با این حال چگونه می توان پذیرفت که خود، ردّ بر کتاب عثمانیه نگاشته است.

باری، اولین کسی که در حیات جاحظ عثمانیه وی را نقض کرد، متفکر و متکلم و مورخ بصیر و بزرگ جهان اسلام، ابو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی - رضوان الله تعالی

علیه - بود. از شرح حال و چگونگی زندگانی اسکافی چندان اطلاعی در دست نیست. وی اصالتاً از سمرقند بوده و در دوران نوجوانی به خیاطی اشتغال داشت. پدر و مادرش او را از درس خواندن باز می داشتند و به کسب و کسار وامی داشتند. جعفر بن حرب متکلم معروف وی را نزد خود برد و ماهی بیست درهم نزد مادرش عوض از کسب و کار او می فرستاد. اسکافی بیش از هفتاد جلد کتاب بسیار مهم و عمیق نگاشت؛ ولی با کمال تألم و تأثر اینک هیچکدام آنها در دست نیست <sup>۴۰</sup>. گر چه ابو جعفر اسکافی به سبب حمایت بحقش از امیر المؤمنین و خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - مورد بی مهری علمای اهل سنت واقع شد؛ به طوری که وقتی در سال ۲۴۰ قمری - محمد بن عیسی برغوث خبر مرگ وی را شنید، به سجده افتاد؛ <sup>۴۱</sup> لیکن در علوم و فنون اسلامی به مراتب بر جاحظ و امثال وی برتری داشت و اصولاً با جاحظ قابل مقایسه نیست. چرا که جاحظ سطحی نگر، اسطوره پرداز، سفسطه باز و مغالطه ساز بود؛ اما اسکافی متفکری ژرفنگر، و محقق قوی بود. روح مطالب و مسائل اسلامی را درک کرده و به عمق آن پی برده بود. ابو جعفر اسکافی با قلم توانا و افکار غورشیدوش خود به جنگ جاحظ رفت و با قلم حقیقت نگارش، کلیه تارهای عنکبوتی را که ابو عثمان در غار ظلمانی عثمانیه تنیده بود، جارو کرد و داخل رود اروند ریخت. اسکافی بانگداشتن کتاب ارزشمند و سودمند و بی نظیر نقض العثمانیه <sup>۴۲</sup> چنان پاسخ محکم و جواب مستدل و دندان شکنی به جاحظ و محرکان او داد که دیگر نه جاحظ و نه اذناش توانایی پاسخ گفتن او را نداشته و تا به امروز که این سطور نگاشته می شود، احدی نتوانسته پاسخی به اسکافی بدهد. ابن ابی الحدید داستان کوتاهی را نقل می کند که حاکی از تأثیر زیاد نقض اسکافی در جامعه فرهنگی آن روز و در نتیجه خشم جاحظ نسبت به اوست. گویند: روزی جاحظ وارد بازار ورآقان بغداد شد و با

عصیانیت گفت: این جوان رومیایی کیست که به من گفته اند کتاب مرا نقض کرده است؟ اسکافی که از قضا آنجا نشسته بود، پنهان شد تا جاحظ او را نبیند.<sup>۳۳</sup>

با نقضی که اسکافی بر عثمانیه نوشت، دیگر برای کسی شك و شبهه ای باقی نماند و نیازی به نقض دیگر نبود. با این حال عده ای دیگر از دانشمندان و متکلمان اسلامی به نقض عثمانیه پرداختند که برخی از آنها بدین شرحند: ابو محمد ثبیت بن محمد عسکری، مظفر بن محمد بن احمد بلخی (م ۳۶۷ ق)، ابوالاحوص مصری (م اواخر قرن سوم یا قرن چهارم ه)، حسن بن موسی نخعی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ ق)، محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، ابوالفضل اسد بن علی بن عبدالله غسانی (م ۵۳۴ ق)، ابوالفضائل احمد بن موسی بن طاووس<sup>۳۴</sup> (م ۶۷۳ ق) و .... به جز بندهایی از نقض اسکافی و نیز نقض ابن طاووس، از نقضهای دیگر عثمانیه هیچگونه اطلاعاتی در دست نیست. بی شك نقض شیخ مفید و مسعودی بسیار مفید و سودمند بوده است.

#### احمد بن طاووس و رد او بر عثمانیه جاحظ

دودمان طاووس که نسبت آنها به داوود بن حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی - علیه السلام - می رسد، از بزرگترین و ریشه دارترین خاندانهای شیعه هستند که نخست در مدینه می زیستند و سپس به عراق آمده و در شهر حله مسکن گزیدند. یکی از بزرگان این طایفه ابوابراهیم سعدالدین موسی بن جعفر بن طاووس است. وی چهار پسر داشت بدین نام: ابوالقاسم رضی الدین علی بن طاووس، ابوالفضائل جمال الدین احمد بن طاووس، شرف الدین محمد بن طاووس، عزالدین محمد بن طاووس<sup>۳۵</sup>. از بین فرزندان سعد الدین، دونفر نخست از علمای بزرگ و محدثان جلیل القدر بودند. سید رضی الدین علی مشهور به سید بن طاووس و با

ابن طاووس (م ۶۶۴ ق)، محدث، متکلم، مورخ، مفسر، منجم، و استاد علی الاطلاق اخلاق، عابد و زاهد راستین و تقییب و بزرگ خاندان آل طاووس است. سید جمال الدین احمد معروف به ابن طاووس (م ۶۷۳) فقیه، اصولی، رجالی، محدث، متکلم، ادیب و شاعر گرافایه شیعه است. وی گویا در دهه اول قرن هفتم هجری در شهر حله به دنیا آمد و دانش فقه و اصول و حدیث و دیگر علوم اسلامی را نزد فقیه بزرگ شیعه سید ابوالمکارم بن زهره (م ۵۸۵ ه)، شیخ نجیب الدین بن غا (م ۶۴۵ ه) و سید فخر بن معد موسوی (م ۶۰۳ ه) و دیگران فراگرفت<sup>۳۶</sup> و در دانش فقه و اصول و رجال و حدیث، به رتبه بلندی دست یافت. از افتخارات وی همین بس که علامه حلی (م ۷۲۶ ق) و رجال مشهور حسن بن داوود حلی (م بعد از سال ۷۰۷ ه) از دست پروردگان و شاگردان او هستند. احمد بن طاووس در بین شیعه نخستین فردی بود که احادیث را به اقسام چهارگانه مشهور (صحیح، حسن، موثق و ضعیف) تقسیم نمود و پس از او شاگردش علامه حلی و دیگر فقهای امامیه از او پیروی کردند<sup>۳۷</sup>. یکی از تألیفات مهم و گرانقدر احمد بن طاووس، همین کتاب زیبا و پر بار بناء المقالة الفاطمیه است. این کتاب رد بر کتاب عثمانیه جاحظ است. مؤلف در این اثر اکثر شبهات و اباطیل و اکاذیب جاحظ را پاسخ گفته و کذب و بطلان آنها را آشکار ساخته است. منابع وی عمدتاً کتابهای اهل سنت است که عمده آنها تفسیر ثعلبی، استیعاب ابن عبدالبر، مناقب ابن مغازلی، مناقب خوارزمی، مسند احمد حنبل و ... است. ابن طاووس کتابش را به همان سبک دودمان آل طاووس نگاشته است: یعنی با قداست و معنویت خاصی، هاله ای از تقدس و اخلاص بر کتاب سایه افکنده است. از این رو پس از آنکه تحریر کتاب تمام شد، در ماه رجب و ایام زیارت رجبیه با عده ای از شاگردان از جمله ابن داوود آهنگ زیارت امیرالمؤمنین - علیه السلام - را نمود تا اینکه کتاب بناء المقالة



را به رسم تحفه، تقدیم امیرالمؤمنین - ع - نماید. کتاب مذکور را در طبق اخلاص گذاشت و در حرم جدش، اهداء به روح بزرگوار آن حضرت نمود<sup>۴۸</sup>. این داوود می گوید: بناء المقالة را در همین سفر کنار ضریح مقدس و بالای سر مولای متقیان امیرمؤمنان - علیه آلاف التحية والسلام - بر استاد خود خواندیم؛ آنگاه احمدبن طاووس این دو بیت شعر را سرود:

يلوج بأفاق المناجیح سعدها / وإن قذفت بالبعد عنها العوائق /  
كما الغيث يرحى في زمان وتارة / تخاف عزاليه الذوائب الدوائق /  
و سپس در اول کتاب این سطور را نگاشت: العبد المملوك احمد بن طاووس، يقبل محال الشرف بثغور العبودية و....<sup>۴۹</sup>

باری، اهمیت کتاب ابن طاووس از این جهت است که ردهایی که بر عثمانیه جاحظ نوشته شده، امروز در دست نیست و از نقض عظیم المرتبه و عديم المرتبه اسکافی هم جز بندهایی چیز دیگری در دست نداریم. گویانکه نقض ابن طاووس از نظر محتوا و استحکام مطالب و نشر و شیوه نگارش و بیان مطلب خوب است و قوی و متین؛ اما با وجود این، به هیچ وجه به پای نقض اسکافی نمی رسد.

### پیدایش و چاپ کتاب

کتاب بناء المقالة تا حد زیادی ناشناخته بود و کمتر کسی از آن اطلاع داشت. بیش از شش قرن بود که این اثر چندان در دسترس نبود، و مطلبی از آن در کتابها نیامده و نامی از آن برده نشده است. گویا برای اولین بار مرحوم حاج میرزا حسین نوری - نور الله مضجعه - در سامرا به نسخه ای از آن دست یافت و با زحمت و مشقت فراوان آن را از مالکش گرفت. آن مرحوم در نامه ای که احتمالاً در تاریخ ۱۳۰۵ قمری از کاظمین به مرحوم علامه میر حامد حسین هندی فرستاده، چنین نوشته است: «نقض عثمانیه جاحظ به زحمت محلس پیدا شد، در دست غیر اهلش، هر تدبیر کردم در آن چند روز

بناء المقالة الفاطمية  
ل  
نقض الأمانة - النجاشية -  
لأحمد بن موسى بن جعفر بن طاووس  
حقه ودم له وعلق عليه  
د - ابراهيم السمرائى

دارالمؤمنين  
مطبع

مناقشات  
ابن جعفر الإسكافي  
بمجلس با آئینده المخطوطات  
من شرح شرح العلامة ابن أبي العبد

خداوند این خلق را انصاف و شعور کرامت فرماید! ضعف دین تا به اینجا رسیده که در جوار امیرالمؤمنین - علیه السلام - شخصی از اهل علم از کتابی که در آن تقویت دین است مضایقه می کند! جنابعالی به همت عالیه میل دارید که از بلاد بعیده تحصیل کتب مناقب شود؟! ذهب الذین يعاش في اكنافهم - لم يبق إلا شامت أو حاسد .... من العبد حسين النوري في مشهد الكاظم - عليه السلام»<sup>۵۰</sup>.

آری، کتاب مذکور آن گونه که باید و شاید شناخته و مطرح نبود و بدین جهت تا همین اواخر به صورت خطی در گوشه کتابخانه ها دور از دسترس بود. چند سال قبل آقای دکتر ابراهیم سامرائی برای نخستین بار آن را از روی دو نسخه خطی ( نسخه اداره اوقاف بغداد و نسخه دانشکده حقوق دانشگاه تهران ) تصحیح کرد و در سال ۱۹۸۵ میلادی به همت مؤسسه انتشارات دارالفکر عمان در کشور اردن به چاپ رسید. این چاپ با اینکه نخستین طبع بوده و از جهاتی مفید است؛ لیکن دارای اشکالات بسیاری است. پاره ای از آنها در مجله تراثنا (سال سوم، شماره چهارم، ص ۷ - ۳۰) آمده است و ما به قسمتی دیگر اشاره می کنیم.

۱- دکتر سامرائی مقدمه ای در پانزده صفحه دارد که صفحه اول آن چند سطر درباره مؤلف است. این بخش عیناً

که در متن اشتباهاً خمشاذی ضبط شده است و شرح حال آن در طبقات الشافعیه قاضی شبهه (ج ۱، ص ۱۶۷) و طبقات الفقهای شیرازی (ص ۹۹) و سیر اعلام النبلاء ذهبی (ج ۱۰، ص ۲۷۲) و معجم المؤلفین عمر رضا کحاله (ج ۱۰، ص ۲۰۹) و... آمده است.

۵- در ص ۳۳، مؤلف درباره اینککه جاحظ گفته است که ابوبکر مبلغ رسول الله - ص - بود؛ چنین می گوید که اینجا جای این بحث نیست و می نویسد: «مع أن الاسکافی أجاب عن هذا الكلام بما هو معروف». مصحح در پاورقی شماره ۴۰ می گوید: «لم أجد ما أشار إليه المصنف في المعروف من كتاب الإسکافی». این پاسخ - که بسیار معروف است - در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۱۳، ص ۲۶۹ و ۲۷۰) آمده است.

۶- در ص ۱۵۲، مؤلف از استیعاب ابن عبد البر این حدیث را نقل کرده است: «و روی عن سلمان و أبی ذر و المقداد و خباب و أبی سعید الخدری و زید بن أرقم: أن علی بن أبی طالب أول من أسلم و فضله علی غیره و قال ابن اسحاق: أول من آمن بالله و رسوله محمد، من الرجال علی بن أبی طالب و هو قول ابن شهاب إلا أنه قال: من الرجال بعد خدیجة، و هو قول الجمع فی خدیجة». مصحح در پاورقی شماره ۴۶۹ در این مورد نوشته است: «أقول: لقد جاء فی الاستیعاب أن علیاً أول من أسلم من طرق عدة ولكن لم أجد شيئاً رواه فی هذا الشأن عن سلیمان [سلمان] و أبی ذر و مقدار [مقداد] ....» معلوم نیست دکتر سامرائی با چه جراتی این مطلب را گفته اند؛ چرا که عین این موضوع در استیعاب (مطبوع در حاشیه اصابه، ج ۳ ص ۲۷) آمده است. ثانیاً مصحح محترم گمان کرده که «وقال ابن اسحاق» مطلب جداست و از کتاب استیعاب نیست. لذا جمله را جدا کرده و

عبدالسلام هارون بر کتاب عثمانیه جاحظ است. وی کتاب را به نام بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية منتشر ساخته است که گویا صحیحتر آن، بناء المقالة العلوية فی نقض الرسالة العثمانية باشد؛ چراکه اولاً ابن داوود بدین نام آن را ضبط کرده است.<sup>۵۱</sup> (گرچه در نسخه ای از کتاب که به خط وی است، بناء المقالة الفاطمية است؛ ولی چون رجال را در سال ۷۰۷ قام کرده و تاریخ استنساخ بناء المقالة ۶۶۵ است؛ لذا رجال مقدم است. علاوه بر اینکه در رجال دقت بیشتر می شود.) ثانیاً مرحوم میرزا حسین نوری که نخستین یابنده کتاب است، آن را بناء المقالة العلوية نامیده<sup>۵۲</sup> و نیز آقا بزرگ تهرانی، حاج شیخ عباس قمی و سید محسن امین، این کتاب را به همین اسم نامیده اند.<sup>۵۳</sup> ثالثاً همان گونه که مرحوم سید محسن امین<sup>۵۴</sup> گفته، این نام مناسبتر است و نام بناء المقالة الفاطمية چندان تناسبی ندارد؛ گرچه غلط هم نیست. همانطور که در نسخه ای از کتاب، به همین نام است.

۲- متن کتاب هیچگونه عنوانی ندارد؛ لذا خواننده به آسانی نمی تواند پی ببرد که کتاب در چه موضوعی بحث می کند و مؤلف پاسخ کدامیک از کلمات جاحظ را می دهد. از اول تا آخر کتاب حتی يك عنوان به چشم نمی خورد.

۳- ص ۲۵ در پاورقی شماره ۴ درباره عبدالکریم بن طاووس فرزند مؤلف گفته: «انظر ترجمته فی المقدمة» و حال آنکه در مقدمه چند سطر صریح مصحح، حتی نامی از وی برده نشده است.

۴- مؤلف در ص ۷۵ حدیثی را از ابومنصور حمشاذی نقل کرده و مصحح در پاورقی شماره ۱۶۶ همین صفحه نوشته است: «لم أهدأ الى صاحب هذه الشهرة غیر أنى وجدت أحداً من رواة الحديث عرف ب «الحمشاورى» ولعل المثبت فی



حدیث است و لذا همان طور که نقل کردیم در کتاب استیعاب (ج ۳، ص ۲۷) آمده است. ثالثاً این گفته در سیره ابن هشام (ج ۱ و ۲، ص ۲۴۵ تحقیق مصطفی سستی و دیگران، طبع دارالکتبوزالادبیة) و سیره ابن اسحاق (ص ۱۳۵، تصحیح سهیل زنگار) موجود است.

۷- در ص ۱۷۴، مؤلف حدیث مشهور: «یا علی سلمک سلمی و ...» را از ابن مغزالی نقل کرده است. مصحح در پاورقی شماره ۵۴۸ نوشته است: «لم اهد الی تخریجه». در صورتی که عین این حدیث در صفحه ۵۰ مناقب ابن مغزالی چاپ المكتبة الاسلامیة موجود است.

۸- مؤلف در ص ۱۷۵ از علی - علیه السلام - این حدیث را نقل کرده است. «فأینا کان اهدی لمقاتله». مصحح در پاورقی شماره ۵۵۳ گفته است: «لم اهد الی هذا القول». این جمله در ضمن نامه شماره ۲۸ حضرت در نهج البلاغه صبحی صالح (ص ۲۸۸) آمده است.

۹- در ص ۱۸۴، مؤلف حدیث: «لو أن الشجر أرقام...» را از مناقب خوارزمی نقل کرده است. مصحح کتاب در پاورقی شماره ۵۷۶ نوشته است: «لم اهد الی تخریج الحدیث». این حدیث در مناقب خوارزمی (ص ۲)، چاپ مکتبه نینوی الحدیثه موجود است.

۱۰- در همان صفحه، مؤلف از مناقب خوارزمی حدیث «لأخی علی فضائل لاخصی...» را آورده است. مصحح در پاورقی شماره ۵۷۸ نوشته است: «لم اهد الی تخریج الحدیث». این حدیث نیز بعینه در مناقب خوارزمی (ص ۲) آمده است.

۱۱- در همان صفحه، مؤلف حدیث «النظر الی علی عبادة...» را از مناقب خوارزمی نقل کرده است. مصحح در پاورقی شماره ۵۷۹ نوشته است: «لم اهد الی هذا الحدیث». این روایت نیز در مناقب خوارزمی (ص ۲) آمده است. حال موضوعی که انسان را به شك می اندازد، این است که آیا جناب دکتر سامرائی واقعاً این احادیث را در مناقب خوارزمی

و یا استیعاب ابن عبد البر اندلسی و مناقب ابن مغزالی و ... ندیده است؟! خیلی مشکل است انسان بپذیرد که ایشان این احادیث را ندیده است! مصحح يك شعار واحد را تقریباً از اول تا آخر کتاب سر داده است و آن همین جمله «لم اهد الی تخریجه» است.

گفتنی است که دکتر سامرائی به شتابزدگی در کار تصحیح معروف است. مصحح معاصر دکتر رمضان عبدالنواب در کتاب مناهج تحقیق التراث (ص ۲۲۶) بدین امر تصریح نموده و کتاب رسائل فی اللغة دکتر سامرائی را نقد کرده است.

ناگفته نماند که کار دکتر سامرائی دارای امتیازاتی نیز هست: اولاً برای نخستین بار کتاب را از صورت خطی خارج ساخته است؛ ثانیاً آن را تقریباً دقیق اعراب گذاری نموده و ثالثاً فهرستهای فنی نیز (گویانکه چندان دقیق نیست) به آخر کتاب ضمیمه کرده است.

### تحقیق و چاپ دوم

اندکی پیش از دکتر سامرائی، آقای سید علی عدنانی نیز کتاب را مجدداً تصحیح کرد و مؤسسه آل البیت علیهم السلام آن را به سال ۱۳۶۹ در قم به گونه ای شکیل و وزین منتشر ساخت. محقق، مقدمه ای قریب پنجاه صفحه در شناخت آل طاروس و مؤلف کتاب دارد. منابع و مأخذ احادیث و مطالب، استخراج شده و فهرستهای فنی گوناگونی نیز در آخر کتاب آمده است. تصحیح کتاب، خوب و صحافی و مجلید آن زیباست. ولی با این همه دارای اشکالاتی است که ذیلاً اشاره می شود.

### مقدمه:

۱- باید در مقدمه تحقیق، تاریخ چاپ کتاب گفته می شد که نخستین بار دکتر سامرائی آن را تحقیق نمود و به طبع رساند. پر واضح است که از باب «الفضل للمبتدی» حق تقدم با آقای سامرائی است. و احتمال می رود که محقق از آن چاپ اطلاع

۲. ص ۲۲ در باره عبدالکریم پسر احمد بن طاووس مؤلف کتاب فرحة الغری به نقل از ابن داوود آمده است: «استقل بالكتابة و استغنی عن المعلم فی اربعین یوماً، و عمره إذ ذاك أربع سنین». بعد محقق در ص ۲۳ در تأیید این مطلب گفته است: «فهو آیه من آیات الله فی خلقه ... بحیث یستغنی عن المعلم فی اربعین یوماً و هو فی الرابعة من عمره و الله یعطى من یشاء بغیر حساب و لا استبعاد فی ذلك و فخرالمحققین ابن العلامة الحلی فاز بدرجة الاجتهاد فی السنة العاشرة من عمره الشریف». همچنین در پاورقی شماره ۲، ص ۵۵ این مطلب را نقل کرده است.

این سخن که سید عبدالکریم بن طاووس در چهار سالگی مطلقاً از استاد و درس بی نیاز شد، اشتباه است. شیخ رئیس بوعلی سینا که نابه ترین فرد عصر خویش بوده نیز در چهل روز و در سن چهار سالگی از استاد بی نیاز نشد. هیچگاه ابن داوود چنین منظوری نداشته است. بلکه به تبع قاضی نور الله<sup>۵۶</sup>، کلام ابن داوود اشتباه فهمیده شده است. علت اشتباه آن است که اصطلاح معلم در هشت قرن قبل با امروز یکی دانسته شده و به لفظ «کتابت» نیز دقت نشده است. پر واضح است که اصطلاح آن وقت با امروز خیلی تفاوت داشته است. زیرا معلم در آن زمان و قبل از آن به کسی گفته می شد که نوشتن (کتابت) را می آموخت. یعنی آموزگار خط بود و تقریباً برای شخصی با استعداد ممکن است که در چهل روز نوشتن را به خوبی فراگیرد. و بدین لحاظ بود که مخالفان - به زعم باطلشان - به شیخ مفید «ابن المعلم» می گفتند؛ و الا اگر اصطلاح آن روز با این زمان یکی بود، این مطلب دیگر تنقیص نبود؛ بلکه از بهترین افتخارات محسوب می شود. لفظ «کتاب» صریح در این است که در نوشتن از معلم بی نیاز شد، نه علوم دیگر. جمله «واستغنی عن المعلم»، عطف تفسیری «استقل بالكتابة» است. و «فی اربعین یوماً» متعلق به «استقل» است. و اگر جمله را عطف تفسیری نگیریم، ممکن نیست که «فی اربعین یوماً» هم

نداشته است؛ چراکه اولاً خود وی قسمتی از تصحیح دکتر سامرائی را در مجله تراثنا (سال سوم، شماره چهارم، ص ۳۰۷) نقد کرده و ثانیاً از آن تصحیح استفاده کرده اند. کلماتی را که در هیچ يك از نسخ خطی نبوده و دکتر سامرائی آنها را برای تصحیح متن از خود افزوده و داخل قلاب آورده، محقق دوم آنها را عیناً در همان جا داخل قلاب درج کرده است. برخی از آنها بدین شرح است:

الف - ص ۸۱ دو سطر به آخر کلمه «و أنا» آمده<sup>۵۵</sup> و در پاورقی گفته شده: «اضفنا الکلمة لیستقیم الکلام» که این همان سخنی است که سامرائی در ص ۳۶ دو سطر به آخر آورده و در پاورقی شماره ۵۰ گفته است: «سقطت و هی شیء یقتضیه النص».

ب - ص ۱۰۱ هشت سطر به آخر کلمه «فی» آمده و در پاورقی شماره ۴ گفته شده است: «اضفناها لیستقیم لکلام». این نیز همان اضافه سامرائی در ص ۴۵ هشت سطر به آخر است.

ج - ص ۱۱۴ سطر آخر کلمه «عن» آمده است و در پاورقی گفته شده: «الاضافة منا». اضافه در حقیقت از سامرائی است که در ص ۴۹ سطر اول آمده است.

د - ص ۱۶۴ سطر دوم کلمه «و هم» آمده و در پاورقی شماره ۱ گفته شده: «الاضافة منّا» که باز این اضافه از سامرائی است که در ص ۶۴ پنج سطر به آخر آمده است.

ه - ص ۳۳۶ سطر اول ضمیر «هو» آمده که همان اضافه سامرائی در ص ۱۶۶ سطر اول است.

و - ص ۳۸۳ سطر چهارم کلمه «من» آمده که از سامرائی بوده و در ص ۱۹۱ سطر هفتم است.

ز - صفحات ۳۸۹ - ۳۹۲ چندین جا کلمه «قال» است که اینها نیز از سامرائی بوده و از صفحات ۱۹۶ - ۱۹۷ گرفته شده است.

ح - ص ۴۰۹ چهار سطر به آخر کلمه «فیه» آمده که این نیز از سامرائی بوده و در ص ۲۰۹ سطر هشتم آمده است.

متعلق به استقلال، و هم متعلق به «واستغنی» باشد.

شیخ یوسف بحرانی در مقام رد برداشت مجالس المؤمنین از کلام ابن داوود نویسد: «اقول: ما استند إليه - قدس سره - فیما نقله عن ابن داوود فی شأن غیاث الدین عبدالکریم بن طاووس لیس فیہ مزید دلالة علی مدعاه، فان ظاهر الکلام انه حفظ الکلام و الكتابة و تعلمها و کمل فیها فی اربعین یوما و استغنی عن معلمه فی ذلك و هو ابن اربع سنین و لا دلالة علی حفظ العلم فی هذا السن و...»<sup>۵۷</sup> مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز نویسد: «مرادش از مستغنی شدن او از معلم در چهل روز آن است که مستغنی شد از معلم خط و در مدت چهل روز خط را درک کرد، نه آنکه مرادش آن باشد که در سن چهار سالگی در مدت چهل روز عالم به علوم شد و از معلم مستغنی شد»<sup>۵۸</sup>. وانگهی خود ابن داوود در چند سطر قبل از این گفته است: «و کان اوجده زمانه، حائری المولد، حلّی المنشأ، بغدادی التحصیل، کاظم الخاتمه»<sup>۵۹</sup>. از تعبیر «حلّی المنشأ» به دست می آید که حد اقل تا حدود پنج سالگی را در حله بوده و آنگاه برای تحصیل به بغداد آمده است. و نیز اینکه همه علمای تراجم و رجال نوشته اند وی نزد پدرش احمد بن طاووس، عمویش سید بن طاووس، حسین بن ایاز نحوی، خواجه نصیرالدین طوسی، محقق صاحب شرایع، سید فخار موسی، شیخ نجیب الدین بن فنا، یحیی بن سید حلّی و ... درس خواند.<sup>۶۰</sup> بنابراین محال است که وی فقط چهل روز نزد تمام اینها درس خوانده باشد و آن هم در سن چهار سالگی. مگر اینکه بگوییم همه اینها در یک زمان می زیستند و همه در یک اتاق جمع شده و چهل روز به کودک چهار ساله درس دادند و رفتند!<sup>۶۱</sup>

اما اینکه گفته شده فخرالمحققین در ده سالگی به درجه اجتهاد نائل گشت؛ این هم سخن بی پایه و اساس است و این اشتباه نیز از مجالس المؤمنین سرچشمه گرفته است.<sup>۶۲</sup>

۳- در ص ۱۵ قسمتی از کتاب اجازات ابن طاووس از

(ج ۷، ص ۴۲) نقل شده است. در نقل این کتاب چه دقت نشده، اشتباهات مصحح بحار نیز تکرار شده است. رضی الدین علی بن طاووس در بیان اینکه چرا فتوا نمی داد، آیه مبارکه «ولو تقول علينا بعض الاقاویل ...» را ذکر نموده و گفته است: «فلو صنفت کتاباً فی الفقه بعمل بعدی علیها کان ذلك نقضاً لتورعی عن الفتوی و دخولاً تحت حظر الآیة المشار الیها، فکیف یکون حالی اذا تقولت ...»<sup>۶۳</sup> اولاً «کتباً» صحیح است به صیغه جمع؛ و شاهد آن نیز ضمیر «علیها» است. ثانیاً «خطر الآیة» است، نه «حظر». زیرا اگر مفهوم آیه حظر بود، اجتهاد حرام و ممنوع بود. ثالثاً «کان یکون» است که «کان» حذف شده<sup>۶۴</sup>. (ر.ک: ج ۷، ص ۱۰۷ بحار، ص نهم از صفحات عکسی.) ضمناً سطر دوم همین صفحه (۱۵) از مقدمه کتاب، «واعلم انه» است که صحیح آن «اننی» است. همچنین سطر سوم آن «و ما صنفت» است که صحیح آن «ولم اصنف» است. (به همان مصدر رجوع شود. البته این ایراد بیشتر متوجه مصحح این قسمت بحار است.)

۴- در ص ۴۵ در مورد نقض اسکافی می خوانیم: «ذکر بعضاً منه ابن ابی الحدید فی شرحه علی نهج البلاغه، که جمع ذلك و طبع مستقلاً مع العثمانیة فی مصر سنة ۱۳۷۴ ق. و قبل از آنکه عبد السلام هارون آن را در آخر عثمانیة چاپ کند، آقای حسن سندوی در سال ۱۳۵۲ قمری آن را جمع آوری کرد و همراه رسائل جاحظ در قاهره به طبع رساند. این مطلب را دکتر سامرائی نیز در صفحه ۹ مقدمه کتاب متذکر شده است.

۵- در ص ۴۵ - ۴۶ ردهایی را که برعثمانیة جاحظ نوشته شده نام برده است؛ ولی از رد عثمانیة شیخ مفید نامی نیامده است.<sup>۶۵</sup>

۶- در ص ۴۶ - ۴۷ سه نسخه خطی که در تصحیح از آنها استفاده شده، وصف شده و هر کدام نسخه جداگانه تلقی شده است؛ در حالی که چنین نیست. بلکه قطعاً نسخه دوم و

این نقص محسوب می شود. خوب بود که محقق کتاب، عناوین گویایی برای متن انتخاب می نمود که این امر برای سهل الوصول بودن مطالب بسیار راهگشاست.

۲. آیات قرآن، احادیث، اشعار، کلمات نا مانوس، اسماء رجال و ... همگی بدون شکل و اعراب هستند و کلاً کتاب عاری از اعراب است. بدیهی است یکی از کارهای مهم محقق، ضبط اسماء، اعراب احادیث، اشعار و کلمات مشکل است.

۳. در برخی صفحه ها، به ویژه صفحات ۹۲ و ۹۳، ۱۱۴، ۱۳۲، ۲۰۶، ۲۱۰ و... تسمه آیات در پاورقی آمده است که چندان نیازی بدانها جز در موارد معدودی نیست. بهتر آن بود که دنباله آیات ذکر نمی شد؛ قرآن در دسترس همه است و می توانند به آسانی بدان رجوع نمایند.

۴. در پاورقی شماره ۱، صفحه ۴۴۳ که متعلق به سطر چهارم این صفحه است، گفته شده: «الی هنا تمت النسخة ن». اما در صفحه ۴۵۰ (یعنی صفحه آخر کتاب، پاورقی شماره ۱) گفته است: «ن: نبنی». معنایش این است که نسخه «ن» تا اینجا هست. و این دو باهم سازگار نیست.

۵. در ص ۵۵، پاورقی شماره ۲ شرح حال عبدالکریم بن طاووس آمده که تکراری و نیازی بدان نبوده است. زیرا در مقدمه از صفحه ۲۲-۲۶ شرح حال او آمده است. بهتر بود که بدان جا ارجاع داده می شد.

۶. در ص ۱۶۴، پاورقی شماره ۳ از نسخه «ن»، «الجمشاذی» نسخه بدل از «الحمشاذی» متن آمده است که هیچکدام صحیح نیست. صحیح آن همان طور که گذشت، «الحمشاذی» است. در اسماء اعلام، نسخه بدل چندان فایده ای ندارد و باید تحقیق نمود و نام صحیح آن را ضبط کرد. در اینجا مقصود محمدبن عبدالله بن حمشاذ، ابومنصور حمشاذی است. قاضی شبهه تصریح دارد: «بعاء مهملة مفتوحة و میم ساكنة و شین و ذال معجمتین»<sup>۹۵</sup>. همچنین می باید اندکی از شرح حال وی درج می شد.

شده است؛ در حالی که چنین نیست. بلکه قطعاً نسخه دوم و سوم نیز بی واسطه و با واسطه از روی همان نسخه اول استنساخ شده که همان نسخه ابن داوود است و اصل آن در کتابخانه اوقاف بغداد به شماره ۶۷۷۷ و میکروفیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۹۷۶ موجود است و خط حاجی نوری (یابنده کتاب) روی عنوان آن به سال ۱۳۰۸ نیز موجود است. نسخه دوم که به خط حسین خادم کتابدار است، به قرینه صفحه ۴۴۳ کتاب از روی همین نسخه ابن داوود استنساخ شده است، نه از نسخه مؤلف. یادآوری می شود در فهرست نسخه های خطی دانشکده حقوق دانشگاه تهران (ص ۲۶۲) بدین مطلب تصریح شده است. نسخه سوم نیز با دو واسطه از روی نسخه ابن داوود استنساخ شده است (ر.ک: نسخه عکسی شماره ۴۶۳ کتابخانه آیت الله مرعشی برگ ۱۷۶؛ فهرست نسخه های عکسی کتابخانه آیت الله مرعشی. محمد علی حائری، ج ۱، ص ۴۱۳؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۱۹۰).

۷. در مقدمه تقریباً چهل صفحه ای، حدود هفت صفحه به مؤلف کتاب اختصاص داده شده که بهتر بود مقدار کمی درباره آل طاووس و بیشتر درباره مؤلف نوشته می شد. همچنین لازم بود شمه ای از جاحظ و کتاب عثمانیه وی نیز نوشته شود.

۸. همان گونه که امروز مرسوم است، می باید چند صفحه از اول و آخر نسخ خطی در مقدمه کتاب گلپشه می شد؛ همچنان که دکتر سامرائی این کار را کرده اند.

۹. اشکالی که درباره نام کتاب تصحیح سامرائی نمودیم، به این تصحیح نیز وارد است. و البته خود مصحح در مجله تراثنا (سال اول، شماره دوم، ص ۱۱۲) آن را بناء المقالة العلویة نامیده اند.

### کاستهها و اشکالات محقق

۱. کتاب از اول تا پایان حتی يك عنوان و سرفصل ندارد که

## اشکال فهرستها

فهرستها اندکی مغلوط و اشتباه است که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم.

۱- در ص ۴۵۲ در فهرست آیات، اولین آیه (واتقوا يوماً لا تجزی نفس...) ارجاع داده شده به ص ۳۸۸ که غلط و صحیح آن ص ۳۹۴ است. در همین صفحه آیه «لا ینال عهدی الظالمین» به ص ۳۹۰ ارجاع داده شده که در آن صفحه نیست و در صفحه ۳۹۶ است. و نیز در همین صفحه، آیه «واتقوا الله الذی تساطون به و...» به ص ۳۸۱ ارجاع داده شده که در ص ۳۹۳ است. از این نمونه ها در کتاب دیده می شود.

۲- در ص ۴۶۲ - ۴۷۳ فهرست احادیث آمده است که در اشکال دارد: اولاً در ص ۴۶۲، اولین جمله (الأئمة من قریش) به صفحات ۳۸۰، ۳۹۱، ۳۹۲ ارجاع داده شده که در هیچکدام نیست. بلکه در صفحات ۳۸۶، ۳۹۷ و ۳۹۸ است. و نیز در همین صفحه، حدیث «أتانی جبرئیل علیه السلام...» به صفحه ۳۴۶ ارجاع شده است و حال آنکه در ص ۳۵۲ است. نیز در همین صفحه، حدیث «اقتدوا بالذین بعدی» به صفحه ۳۳۰ ارجاع شده که غلط و صحیح آن ص ۳۳۶ است و .... ثانیاً در سطر آخر ص ۴۶۷، جمله معروف عمر «عجزت النساء أن تلد مثل علی بن ابی طالب» و نیز در ص ۴۷۰، شش سطر به آخر جمله مشهور عمر «لولا علی لهلك عمر» و نیز در ص ۴۷۲ سطر دوازدهم جمله معروف ابوبکر «ولیتکم و لست بخیرکم» و ... آمده است که اینها حدیث نیست. احدی از اصحاب ما به کلمات عمر و ابوبکر حدیث اطلاق نمی کنند. این نوع جملات از آثار محسوب می شوند و می باید در فهرست جداگانه ای به نام فهرست آثار آورده شوند. حتی اکثر اهل تسنن نیز اینها را جزء حدیث حساب نمی کنند. دکتر سامرائی نیز در فهرست احادیث، این کلمات را نیاورده است.

۳- در ص ۴۷۷ - ۵۰۷ فهرست اعلام است که از جهاتی دارای اشکال است:

الف - در ص ۴۷۷ هفت سطر به آخر، ابن ابی الحدید ذکر شده و فقط به ص ۲۲۴ ارجاع شده و حال آنکه نام وی بیش از یک بار در کتاب آمده است.

ب - در ص ۴۷۷ سطر آخر، نام محمد بن جریر طبری امامی به عنوان ابن جریر طبری امامی آمده است و دوباره در ص ۵۰۲ به عنوان محمد بن جریر امامی آمده که باید در یکجا می آمد و به دیگری ارجاع داده می شد. وانگهی در ص ۵۰۲ به ص ۱۳۲ ارجاع شده که در آن صفحه نیست و نیز به ص ۲۹۹ ارجاع داده شده که در این صفحه محمد بن جریر طبری عامی است نه امامی.

ج - ص ۴۷۷ پنج سطر به آخر ابن ابی لیلی آمده است و ارجاع داده شده به صفحات ۲۱۵ و ۲۸۲ و دوباره در ص ۴۹۴ سطر چهارم به عنوان عبدالرحمن بن ابی لیلی آمده است و ارجاع داده شده به صفحات ۱۴۵ و ۲۸۵ و حال آنکه هر دو یک شخص است.

د - صفحه ۴۹۸ عمر بن الخطاب دو مرتبه ذکر شده و نیز در ص ۴۹۸ - ۴۹۹ عمرو بن بحر جاحظ ابو عثمان دو مرتبه ذکر شده است.

ه - ص ۴۸۰، نه سطر به آخر ابو سفیان نام برده شده و به ص ۱۵۵ و ۱۶۳ ارجاع داده شده است و در همین صفحه هفت سطر به آخر مجدداً ابو سفیان بن حرب نام برده شده و به صفحه ۲۵۵ ارجاع شده است. در حالی که هر دو یک شخص است.

و - ص ۴۷۸، سطر دوازدهم ابن عبدالبر صاحب استیعاب ذکر شده و به صفحات ۲۱۷، ۲۷۵، ۳۶۸ ارجاع داده شده است.

ابن عبدالبر به عنوان صاحب کتاب استیعاب در صفحات بسیار دیگری هم آمده که می باید ذکر می شد و در حرف «ص» صاحب کتاب استیعاب می آمد و ارجاع به ابن عبدالبر و یا بالعکس داده می شد.

۴- در ص ۵۱۶ و ۵۱۷ فهرست اسامی کتابهایی که در متن نام برده شده، آمده است؛ ولی نام صفحاتی که اینها در

هر دو کلمه «توفی» باید با نقطه «یا» باشد.<sup>۶۷</sup> همچنین تاریخ در گذشت ورام بن ابی فراس، همان ۶۰۵ است که در پاورقی شماره ۱، ص ۸ گذشت.

۴- در برخی موارد همزه وصل با همزه قطع اشتباه شده و در نتیجه الف همراه علامت «و» قطع آمده است. مانند: ص ۱۹، سطر ششم «ابن الفوطی» و ص ۳۴، دو سطر به آخر «باسم الحسن» و ص ۴۳، سطر اول «اسم الکتاب» و نیز در همین صفحه سطر نهم «انتهی».

۵- در ص ۲۰، پنج سطر به آخر کلمه «جمادی الثانیه» آمده که غلط و صحیح آن «جمادی الآخرة» است.<sup>۶۸</sup>

۶- در ص ۱۵۲، دو سطر به آخر و در ص ۱۵۳، سطر دوم و... کلمه «عمرو» در حالت نصبی منون با واو نوشته شده (عمرواً) که از نظر رسم الخط غلط و صحیح آن بدون واواست.<sup>۶۹</sup>

۷- در بسیاری از موارد از جمله صفحات ۵۷، ۵۹، ۷۹، ۸۹، ۹۱ و... در توضیح و تشریح لغات از کتاب «المنجد» استفاده شده که بهتر بود برای متنی که متعلق به قرن هفتم است، به کتابهایی امثال صحاح جوهری، جمهرة ابن درید، مجمل و مقایس ابن فراس، لسان العرب و... رجوع می شد. همان طور که در پاره ای از موارد به لسان و مانند آن رجوع شده است.<sup>۷۰</sup>

این مطالب که بر شمرديم، کاستیها و نواقص کتاب بود. لازم است یادآور شویم که این موارد به هیچوجه از ارزش کتاب نمی کاهد، بلکه مقصود این است که در چاپ دوم اصلاح و این اثر گرانقدر و یادگار ابن طاووس بدون غلط و بدون کاستی به جامعه فرهنگی عرضه شود. انصافاً محقق کارهای ستودنی نیز بسیار انجام داده است. گزینش کتاب برای تحقیق قابل تحسین است. استخراج منابع نیز غنی و پربار است و... امیدواریم در چاپ آینده این اشکالات جزئی نیز رفع گردد تا کتاب ارزشمند و پرمایه بناء المقالة العلوية در لباس زیباتر رخ

آن ذکر شده اند برده نشده؛ یعنی این فهرست کلاً بدون شماره صفحه است که از نظر فهرست نویسی ارزش چندانی ندارد. و نیز نام کتاب ایمان ابی طالب مؤلف که در ص ۵۱۶ ذکر شده، نیامده است. خود مصحح در ص ۴۲ مقدمه در شمارش تألیفات ابن طاووس گفته است: «کتاب ایمان ابی طالب ذکره فی بناء المقالة الفاطمية».

۵- در ص ۵۲۰ - ۵۲۸ فهرست مصادر تحقیق است: ص ۵۲، سطر آخر نام کتاب طبرسی «إعلام الوری بأئمة الهدی» ضبط شده که غلط و صحیح آن «إعلام الوری بأعلام الهدی» است.<sup>۷۱</sup> در ص ۵۲۱، در ستون محل طبع، کتاب انساب سمعانی «مرجلیوث» ذکر شده که روشن است مرجلیوث (مستشرق معروف) محل طبع آن نیست.

#### اشکالات ادبی و جزئی

کتاب دارای پاره ای از اشکالات ادبی و جزئی است که برای تصحیح و بهتر نمودن چاپ مجدد آن به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم.

۱- برخی کلمات و جملات يك دست و همگون نیست؛ مثلاً روی جلد برخی نسخ کتاب نوشته شده است: «تألیف السید جمال الدین ابی الفضائل احمد بن موسی بن طاووس». و روی جلد برخی دیگر آمده است: «تألیف المحدث الجلیل السید احمد بن موسی بن طاووس». و روی جلد برخی دیگر آمده است: «تألیف المحدث الجلیل السید احمد بن موسی بن طاووس». یا اینکه طاووس در برخی جساها با يك واو و در برخی دیگر با دو واو آمده است.

۲- در ص ۸، پاورقی ۱ چنین آمده است: «الشیخ ورام بن ابی فراس المالکی النخعی المتوفی سنة ۶۰۵». المتوفی باید بدون نقطه باشد، یعنی به فتح «فا» است و نه به کسر.

۳- در ص ۱۱ دو سطر به آخر آمده است: «ثم ان الشیخ ورام توفی سنة ۶۰۶ و الحال ان الشیخ الطوس توفی ...» که



بنماید. ان شاء الله.

لازم به یادآوری است که نگارنده به لحاظ ارزش این تصحیح به نقد آن پرداخت، و مؤسسه آل‌البیت - علیهم السلام - در تصحیح متون یکی از موفقترین مؤسسات فرهنگی کشور ماست. توفیق مصحح و ناشر همواره افزون باد.

پژوهشها:

۱. معجم الادباء، باقرت حموی، تحقیق مرجلیوث (دارالفکر، ج ۱۶، ص ۷۴). در مورد تاریخ تولد جاحظ قدری اختلاف است و میان سالهای ۱۵۰ تا ۱۶۰ گفته اند. جاحظ یعنی کسی که چشمانش برجسته و از خلقه بیرون زده است. چون ابوعثمان چنین بود، بدو جاحظ گفتند. گویند که جاحظ بسیار کره‌ه‌المنظر بود و در این مورد داستانهای زیادی نقل می‌کنند. (ر.ک: مروج الذهب مسعودی، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، ج ۳، ص ۱۰۰). شیخ بهائی می‌نویسد: «کان الجاحظ قبیح الصورة جداً حتى قال الشاعر: لو مسح الخنزیر مسخاً ثانياً / ما كان الا دون کعب الجاحظ». ر.ک: روایات الجنات، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲. معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۷۴.

۳. «میرد» ناحیه‌ای بود در سه میلی غرب بصره، چیزی شبیه بازار عکاظ. بازاری بود عمری برای تجارت و سپس ارائه شعر و ادب و نقد و ... مسجد جامع و دیگر مساجد شهر بصره مانند مدرسه بود که در آن جمع می‌شدند و دربارهٔ فقه و کلام و ... به بحث و گفتگو می‌پرداختند.

۴. معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۷۴ و ۷۵؛ شذرات الذهب، ابن عساکر حنبلی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ابوعثمان الجاحظ، عبدالمنعم خفاجی، دارالکتاب اللبنانی، ص ۵۸؛ اعلام فی العصر العباسی، حسین الحاج حسین، بیروت، ص ۴۸۴.

۵. فهرست ابن ندیم، طبع رضا نجمد، ص ۲۰۸؛ امالی سید مرتضی، تحقیق سید محمد بدرالدین نسمانی حلبی، مصر، ج ۱، ص ۱۳۸؛ معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۷۵.

۶. معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۷۵.

۷. ابوعثمان الجاحظ، ص ۱۰۸ - ۱۱۲؛ تاریخ الادب العربی، کارل بروگلمان، ترجمه عبدالخلیم النجار، مصر، ج ۳، ص ۱۰۲.

۸. ابوعثمان الجاحظ، ص ۱۰۸ و ۱۱۲ - ۱۱۷؛ اعلام فی العصر العباسی، ص ۴۹۱.

۹. ابوعثمان الجاحظ، ص ۶۱؛ تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۱۰. الحیران، جاحظ، تصحیح عبدالسلام هارون، داراحیاء التراث العربی، ج ۱.

ص ۱۰-۱۱؛ تاریخ الادب العربی، ج ۳، ص ۱۰۷.

۱۱. مختلف الحدیث، ص ۵۹.

۱۲. ابوعثمان الجاحظ، ص ۷۲.

۱۳. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۲۱۹.

۱۴. فهرست ابن ندیم، ص ۲۰۸؛ معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۱۱۴. البته اکثر مورخان تاریخ وفات جاحظ را ۲۵۵ گفته‌اند.

۱۵. الملل و النحل، شهرستانی، تحقیق محمد سید گیلانی، بیروت، ج ۱، ص ۷۵؛

العبر فی خبر من غیر، ذهبی، تحقیق ابوطاهر محمد زغلول، بیروت، ج ۱،

ص ۳۵۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۱۴.

۱۶. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۶.

۱۷. الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر، ص ۱۷۵.

۱۸. فهرست ابن ندیم، ص ۲۱۰؛ معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۱۰۷.

۱۹. همان.

۲۰. عبدالسلام هارون در قطوف ادبیه می‌گوید: نام صحیح این کتاب «البیان و التبیین» است و نه التبیین. این خلکان نیز در وثیقات الاعیان (ج ۳، ص ۴۷۱) البیان و التبیین ضبط کرده است. با این حال ما طبق مشهور نام بردیم.

۲۱. فهرست ابن ندیم، ص ۲۱۰؛ معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۱۰۶.

۲۲. مختلف الحدیث، ص ۶۰.

۲۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۵۵؛ ابوعثمان الجاحظ، ص ۲۷۷؛ امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ پانوش.

۲۴. لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۵۶.

۲۵. تهذیب اللغة، تصحیح عبدالسلام هارون، ج ۱، ص ۳۰.

۲۶. لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۵۶.

۲۷. همان.

۲۸. همان.

۲۹. ابوعثمان الجاحظ، ص ۲۸.

۳۰. البداية و النهاية، ج ۱۱، ص ۱۹.

۳۱. الاخلاق فی اللفظ، ابن قتیبه، ص ۴۷.

۳۲. مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۵۹؛ عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ص ۶۰.

۳۳. مروج الذهب، تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳۴. شیخ مفید بدین موضوع که این گونه کتابهای فرقه عثمانیه دست پرورده سیاست و حکام جور است، تصریح دارد. وی گفته است: «و اما الامویة و العثمانیة فسیب جحودهم لفضائل امیرالمؤمنین علیه السلام معروف و هراخرص لدرلتهم و العصبیة للموکهم و جارتهم و الجمیل، چاپ نجف، ص ۴۸؛ نسخه خطی

۳۹. بنا. المقالة الفاطمية، ص ۳۳۸ و ۳۳۹.
۴۰. زیرا که نسخه اصل نامه، نزد یکی از اساتید حوزه علمیه قم موجود است. حاج شیخ عباس قمی در فوائد رضویه ص ۴۰ می گوید: «کتاب بنا. المقالة العلویة را این احقر در کتابخانه شیخ خود محدث نوری - نورالله مرقدہ - دیدم که به خط تلمیذش شیخ حسن بن داوود صاحب رجال معروف بود و بر سید مؤلف قرائت کرده بود و به خط سید تملیحاتی بر آن بود.»
۴۱. رجال ابن داوود، چاپ رضی، ص ۳۵.
۴۲. ر.ک: بنا. المقالة، تصحیح سامرائی، ص ۱۷.
۴۳. الذریعة، ج ۳، ص ۱۵؛ فوائد رضویه، ص ۴۰؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۹۰.
۴۴. اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۱۹۰.
۴۵. البته اینجا سامرائی کلمه «ذو» را نیز اضافه کرده است. ولی در این تحقیق در نسخه «ن»، «ذو» برده است.
۴۶. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، ج ۱، ص ۵۷۶.
۴۷. لؤلؤة البحرين، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، مؤسسه آل البیت، ص ۱۹۲ و ۱۹۴.
۴۸. فوائد رضویه، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۳۹.
۴۹. رجال ابن داوود، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، انتشارات شریف رضی، ص ۱۳۰.
۵۰. ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۷۹.
۵۱. مؤیدی دیگر را در ریاض العلماء، ج ۳ ببینید.
۵۲. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۷۶؛ نیز ر.ک: مفاخر اسلام، ج ۴، شرح حال فخرالمحققین.
۵۳. برای آگاهی از معنای «کان یکون...» ر.ک: یادداشت های قزوینی، ج ۶، ص ۱۹۱.
۵۴. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۹۹.
۵۵. طبقات الشافعیة، تحقیق عبدالعلیم خان، ج ۱، ص ۱۶۷.
۵۶. ر.ک: اعلام الوری باعلام الهدی، طهرسی، تحقیق سید محمد مهدی خراسان، دارالکتب الاسلامیة، ص ۲۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۲۴۰.
۵۷. ر.ک: قواعد تحقیق المخطوطات، منجد، ص ۱۹.
۵۸. ر.ک: المصباح المنیر، فیومی، ص ۱۳۱؛ قاموس المحیط، فیروزآبادی، مؤسسه الرسالہ، بیروت، ص ۳۵۰.
۵۹. شرح شافعیة ابن حاجب، رضی استرآبادی، بیروت، ج ۲، ص ۳۲۷؛ قواعد الاملاء، عبدالسلام هارون، ص ۲۸.
۶۰. ر.ک: منہج تحقیق المخطوطات، اسد مولوی، ص ۳۰.
- مجلس شورای اسلامی، ص ۱۴.
۳۵. ر.ک: العثمانیة، تحقیق عبدالسلام هارون، چاپ مصر، ص ۴-۶.
۳۶. العثمانیة، ص ۳۱.
۳۷. شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید، محقق محمدباقر فضل ابراهیم، ج ۱۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.
۳۸. فہرست ابن ندیم، ص ۲۱۰؛ معجم الادباء، ج ۱۶، ص ۱۰۷. اخیراً دکتر عبدالمنعم خفاجی سخنی بدون تأمل گفته است! مثلاً به خیال خود خواسمه یا اسکافی مناقشہ علمی بنماید! ولی چون وی در مقابل اسکافی کودکی بیش نیست، با علر و بهانه طولانی شدن کلام از صحنہ فرار کرده و گفته است: «و یقول بنا. المقام لم نأقشنا الاسکافی و کلامہ مناقشہ علمیة موضوعیة» (ابو عثمان الجاحظ، محمد عبدالمنعم، دار کتاب اللبانی، ص ۱۲۸).
۳۹. تاول مختلف الحدیث، ص ۵۹.
۴۰. فہرست ابن ندیم، ص ۲۱۳؛ شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۲۲.
۴۱. فہرست ابن ندیم، ص ۲۱۳.
۴۲. متأسفانہ کتاب «نقض العثمانیہ» اسکافی در دست نیست (جز بندهای اندکی که در شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید آمدہ است). البته همین چند بند موجود آبروی برای جاحظ و عثمانیہ باقی نگذااردہ است. بعضی یک سطر کتاب اسکافی برابر است با یک جلد کتاب مفصل.
۴۳. شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۸۳۲.
۴۴. مروج الذهب مسعودی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۲۵۳؛ رجال نجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۱۱۷ و ۴۲۲؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، مؤسسه اعلمی، ج ۱، ص ۳۸۳؛ الذریعة آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۴، ص ۲۸۸-۲۸۹ و ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ معالم العلماء، ابن شهر آشوب، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، چاپ نجف، ص ۱۳۹.
۴۵. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبہ، تحقیق محمد حسن آل طالقانی، چاپ نجف، ص ۱۹۰.
۴۶. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، اسماعیلیان، ج ۳، ص ۴۶۷؛ اعیان الشیعة، سید محسن امین (طبع دہ جلدی) ج ۳، ص ۱۹۰.
۴۷. روایات الجنات، خوانساری، ج ۱، ص ۶۶؛ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۱۹.
- تقریباً قطعی است کہ وی نخستین فردی است در بین شیعه کہ احادیث را ترویج به التمام چهارگانه مشہور فرد. ر.ک: منتقى الجمال، تصحیح غفاری، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۴. در کتاب تحریر طاووسی نیز اصطلاح صحیح، حسن، موثق و ضعیف موجود است. ر.ک: تحریر طاووسی، تحقیق سید محمد حسن ترحینی، ص ۹۷، ۱۴۰، ۱۳۹، ۲۳۴، ۳۰۴ و...
۴۸. بنا. المقالة الفاطمیة، مؤسسه آل البیت، ص ۳۳۷.